

خلافت حق علی بن ابی طالب بود

نویسنده: خادم حسین صالحی

در تاریخ: ۱۳۹۳/۱۰/۱۲

چکیده

تردید نیست که مسئله «خلافت» در ادیان الهی از مسائل بسیار مهم است؛ زیرا تمام ادیان الهی معتقدند که خداوند سبحان جهت هدایت و رهبری انسان‌ها در هر عصری پیامبری برمی‌گزیند تا به‌مثابه خلیفه الهی باشد که بندگان را در مسیر تعالی حرکت می‌دهد و آنان را اگر طالب حق و حقیقت باشند به سرمنزل مقصود می‌رساند. تردید نیست که موضوع خلافت الهی در دین اسلام از تمام ادیان آسمانی دیگر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. چراکه موضوع خلافت خداوند پس از آدم (ع) و دیگر انبیای الهی در گذر سالیان متمادی، به عصر بعثت پیامبر اسلام (ص) و پس از آن به دوازده امام که اوصیای برحق اویند متصل می‌شود و اکنون نیز در جریان است. به همین جهت بر آن شدم که خلافت علی (ع) را مورد بحث و بررسی قرار دهم.

در این نوشتار عناوین ذیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است: مفهوم حق، خلافت، آیا خلافت حق علی بود، آیا علی از حق خود دفاع نمود و آیا خلافت یک حق الهی است.

واژگان کلیدی

خلافت، حق، امامت، ولی، خلافت علی، حق علی، امامت علی، الهی بودن خلافت.

مقدمه

در تاریخ کمتر شخصیت وجود دارد که مانند علی (ع) مورد هجمه دوست و دشمن قرار گرفته باشد؛ و افراد زیادی به صورت وسیع تلاش کردند تا حق علی را ضایع کنند.

اما خداوند متعال، برای این که حق علی (ع) را بیان کند و در بیان حق هیچ‌گونه ابهامی نماند و حجت را بر بندگان تمام کند، در آیات متعدد به صورت صریح و روشن این حق را بیان نموده است.

در یکجا پیامبرش را تهدید می‌کند که اگر این حق را اعلام نکنی پیام خدا را نرسانده‌ای (۱) و در جای دیگر می‌گوید اعلام این حق آنقدر ارزش دارد که دین شما کامل می‌شود و نعمت بر شما تمام می‌گردد (۲)؛ و در جای دیگر می‌فرماید او همانند من و رسولم ولی و سرپرست شما است و اطاعت از او مانند اطاعت از خدا و رسول بر شما لازم است (۳).

و از طرف دیگر پیامبر اسلام (ص) در طول مدت رسالتش در هر زمان و مکان و فرصت مناسب خلافت و امامت علی (ع) را با عبارات مختلف بیان نموده است؛ بنابراین بر ما لازم است که حق علی را بشناسیم، علی را و حق او را به جهان معرفی نمایم.

سوالات تحقیق

۱. حق چیست؟

۲. خلافت چیست؟

۳. آیا خلافت حق علی (ع) بود؟

۴. آیا علی (ع) از حق خود، دفاع نمود؟

رویش تحقیق

این پژوهش با رویکردی اعتقادی، اجتماعی و تربیتی، با روش تحلیلی و کتابخانه‌ای است؛ که هنگام تبیین مطالب، اقدام به فیش‌برداری و موضوع‌بندی و تنظیم آن گردیده است. منابع مورد استفاده: قرآن کریم، کتب تفاسیر، کتب روای معتبر و کتب تاریخ بوده است که در بخش منابع درج شده است.

۱. مفاهیم

الف. مفهوم حق

۱. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

۲. سوره مائده، (۵)، آیه ۳.

۳. سوره نساء، (۴) آیه ۵۹.

برای ریشه حق، دو معنای اصلی ذکر شده است: یکی استحکام و استواری، چنان که «ثوب محقق» به معنای لباس یا پارچه‌ای با بافت محکم است؛ و دیگری موافقت و مطابقت، چنان که به حفره‌ای که پاشنه در آن قرار می‌گیرد و می‌چرخد «حِقِّ الباب» و به محل اتصال دو استخوان «حُق» می‌گویند (۱).

راغب اصفهانی در معنای واژه «حق» می‌نویسد: أصل الحق المطابقة والموافقة (۲)؛ حق به معنای موافقت و مطابقت است.

بنابراین، هر آنچه ثابت باشد و هیچ شکی در آن راه نداشته باشد، از آن به «حق» تعبیر می‌شود.

ب. مفهوم خلافت

بن فارس ذیل ریشه «خلف» گوید: «خلافت» از آن رو خلافت نامیده شده که شخص دوّم پس از شخص اول می‌آید و در جای او می‌نشیند (۳).

ابن منظور ذیل واژه «خلف» گوید: ... «خَلَفَهُ يَخْلُفُهُ» یعنی جانشینش شد... «خَلَفَ فلان فلاناً» یعنی فلانی جانشین فلانی شد... «اسْتَخْلَفَهُ» یعنی او را جانشین خود قرارداد. «الخلیفه» کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند. جمع کلمه «خلیفه»، «خلائف» است... «الخلافة» به معنای پادشاهی... (۴)

فراهیدی می‌گوید: خلیفه کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند و جای او را می‌گیرد (۵)

۱. از هری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیا التراث العربی. چاپ: اول.
ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلام. چاپ: اول.
ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب. بیروت: دار صادر. چاپ: سوم.
۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم. چاپ: اول.
مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس، بیروت: دار الفكر. چاپ: اول.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلام. چاپ: اول.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب. بیروت: دار صادر. چاپ: سوم.
۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین. قم: نشر هجرت، چاپ: دوم.

طریحی می‌گوید: «خلیفه» به معنای سلطان اعظم و پادشاه بسیار بزرگ مقام است... «خلیفه» کسی است که به‌جای شخص رونده می‌نشیند و مکان او را پر می‌کند (۱).

ابن اثیر می‌گوید: «خلف» با تحریک و سکون لام؛ یعنی کلیه کسانی که بعد از یک انسانی می‌آیند می‌گویند آن‌ها خلیفه و جانشین و دنباله‌روهای گذشتگان بودند.

اگر «خَلْف» با سکون لام بگویند به معنای شر است مثل خلف سوء.

اگر بخواهند نسل‌های خوب را بگویند، می‌گویند: خَلْفٌ با فتحه لام مثل خلف صدوق.

از ابن عباس روایت شده است که اعرابی از ابوبکر سؤال کرد: «أنت خليفة رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقال لا. قال فما أنت؟ قال: أنا الخالفة بعده»؛ تو خلیفه پیغمبر هستی؟ ابوبکر گفت: نه. گفت: پس تو کی هستی؟ گفت: من کسی هستم که صحابه نسبت به من اختلاف کردند (یکی قبول دارد و یکی قبول ندارد)

بعد ابن اثیر می‌گوید: «الْخَلِيفَةُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَ الذَّاهِبِ وَيَسُدُّ مَسَدَهُ وَالْهَاءُ فِيهِ لِلْمَبَالِغَةِ وَ جَمْعُهُ الْخُلَفَاءُ عَلَى مَعْنَى التَّذْكِيرِ لَا عَلَى اللَّفْظِ مِثْلَ ظَرِيفٍ وَظَرْفَاءٍ» (۲)؛ خلیفه آن‌کسی است که جای آن گذشته را می‌گیرد و «هَاء» هم در اینجا برای مبالغه است و جمع آن خلفاء است بر معنای مذکری نه بر معنای مؤنثی؛ چون اگر بنا بود بر مؤنثی بگیرند، باید جمع آن خلائف می‌شد؛ ولی خلفاء جمع بسته شده است، مثل ظریفه و ظرایف.

راغب اصفهانی می‌گوید: خِلَافَةٌ، یعنی نیابت و جانشینی بجای دیگری که: یا در غیاب و نبودن کسی است. یا به خاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود. یا به علت ناتوانی کسی؛ و یا به خاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود؛ و در معنی اخیر خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد (۳)

ج. آیا منصب خلافت با امامت یکی است؟

۱. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین. تهران: مرتضوی. چاپ: سوم، ۱۳۷۵.
 ۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. النهاية في غريب الحديث و الأثر. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. چاپ: چهارم، ۱۳۶۷.
 ۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۴.

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا خلافت و امامت دو مقام جداگانه هستند؟ یا این که در مفهوم باهم فرق دارند، ولی در مصداق یکی هستند؟

در پاسخ باید گفت علمای شیعه و اهل سنت در این زمینه باهم اختلاف نظر دارند. از نظر شیعه، این دو مقام با یکدیگر متفاوت اند، ولی به نظر اهل سنت، مقام امامت با خلافت یکی است.

ابن خلدون در این باره می گوید: «... فهی فی الحقیقة خلافة عن صاحب الشرع فی حراسة الدین و سياسة الدنیا»^(۱)؛ خلافت، جانشینی از شریعتی است که برای پاسداری از دین و سیاست دنیا است.

عضد الدین ایجی می گوید: «هی خلافة الرسول فی إقامة الدین بحیث يجب اتباعه علی كافة الأمة»^(۲)؛ امامت جانشینی پیغمبر است برای برپاداشتن احکام شرع به طور که اطاعت او بر همه امت واجب است.

ابن خلدون می گویند: «فهی فی الحقیقة خلافة عن صاحب الشرع...»^(۳)؛ خلافت؛ یعنی نیابت از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا. به همین اعتبار خلافت و امامت گفته می شود و متصلی آن مقام را خلیفه و امام میگویند.

از نظر شیعه مقام امامت یک مقام الهی است که عالم را تدبیر می کند و خلافت تنها یکی از شئون امامت به شمار می رود.

۲. خلافت مقام الهی است

یکی از مسائل مهم در مباحث حق. منشأ حق است، به این معنا که آیا اراده الهی منشأ و منبع حقوق است؟ و یا انسان و طبیعت منشأ و منبع حقوق است؟ در جواب این دو سؤال نظرات و آرائی مطرح شده است که باید در جای خود بررسی شوند؛ اما در ادیان الهی، به ویژه اسلام که کامل ترین و

^۱. الحضرمی، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون. مقدمة ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۱. بیروت: دار القلم. چاپ پنجم ۱۹۸۴.

^۲. الإیجی، عضد الدین عبد الرحمن بن أحمد. کتاب المواقف، تحقیق: عبد الرحمن عمیرة، ج ۳، ص ۵۷۴. بیروت: دار الجیل. چاپ اول: ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م.

^۳. الحضرمی، عبد الرحمن بن خلدون. مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۱. بیروت: دار القلم. چاپ پنجم، ۱۹۸۴.

جامع‌ترین شرایع است، منشأ حق را اراده الهی می‌دانند؛ و در آیات و روایات بسیاری بدان اشاره شده است.

بنابراین حق خلافت نیز مانند امامت، یک حق الهی است، یعنی خلیفه باید از جانب خدای سبحان تعیین شود و توسط پیامبر (ص) یا امام قبلی معرفی شود.

دلیل بر الهی بودن خلافت

١. آیه:

الف. خداوند متعال، در مورد الهی بودن خلافت حضرت داود (ع) فرمودند: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^(١)، ای داوود، همانا تو را در زمین مقام خلافت دادم.

تعبیر «انا جعلناک» در این آیه مبارکه صریح در این است که مقام خلافت الهی است و امام با جعل مستقیم الهی به این مقام نائل می‌شود.

ب. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»^(٢)؛ و اوست که شمارا جانشینان مردم زمین قرارداد و بعضی از شمارا بر بعض دیگر از جهت رتبه بالا برد تا شمارا به آنچه عنایت فرموده، امتحان کند.

از این آیه استفاده می‌شود که تعین خلافت در زمین از امور است که تنها به خدا مربوط است زیرا تعین خلافت را به خودش نسبت داده؛ بنابراین دیگران هیچ حق دخالت ندارند.

د. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(٣)؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

خلیفه در این آیه یعنی همان امام و رهبر که از جانب خداوند متعال تعیین می‌شود و دیگران در چنین مقام نیست.

^١. سوره ص، (٣٨)، آیه، ٢٦.

^٢. سوره انعام، (٦) آیه ١٦٥.

^٣. سوره بقره، (٢) آیه ٣٠.

خلیفه پیامبر کسی می‌تواند باشد که سرو پا آینه تمام نمای وجود پیامبر بوده باشد، همانند او به هدایت امور دینی و دنیوی مردم با جدیت بی‌پردازد؛ و تشخیص چنین فردی از توان مردم خارج است.

ه. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ»^(۱)، خدای توانا به آن دسته از شما (امت آخرالزمان) که ایمان آوردند (و بیاورند) و عمل نیک انجام دادند (و بدهند) وعده داده (و می‌دهد) که آنان را خلیفه زمین، گرداند. همان‌گونه که پیشینیان ایشان را خلیفه گردانید.

وقتی خداوند متعال به مؤمنین وعده می‌دهد تا آن‌ها را به خلافت در روی زمین بگمارد، این وعده به این معنا است که خداوند معطی و بخشنده این منصب است و به هرکسی که لایق باش می‌دهد؛ بنابراین خلافت یک مقام الهی است.

۲. روایات:

در منابع شیعه و اهل سنت، روایات متعدد هستند که ثابت می‌کنند، مقام «خلافت» الهی است. روایات زیادی از اهل سنت و شیعه در این موضوع نقل شده است، به‌گونه‌ای که تواتر معنوی دارند. از این‌رو، احتیاج به بررسی سندی ندارند و دلالتشان نیز بر اثبات مدعای فوق صریح می‌باشند.

الف. پیامبر اسلام (ص) در جواب مسیلمه که اسلام آوردنش را بر کسب جانشینی رسول خدا (ص)، مشروط می‌نماید. پیامبر در جواب می‌فرماید: «وَلَكِنْ تَعُدُّوْا أَمْرَ اللَّهِ فَيْك»^(۲). خلافت بعد از من، امر خدا و در اختیار خدا است.

^۱ . سوره نور، (۲۴) آیه ۵۵.

^۲ . البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل صحيح البخاري، ج ۳، ص ۱۳۲۵، ح ۳۴۲۴، ۴۱۱۵، ۷۰۲۳، تحقيق د. مصطفى ديب البغا. بيروت: دار ابن كثير، اليمامة. چاپ سوم ۱۴۰۷ هـ. النيسابوري القشيري، مسلم بن الحجاج. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۰، ح ۲۲۷۳. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي

در این روایت به صراحت رسول خدا (ص) از جانشینی خود به «امرالله» یاد می‌کند و این دلیل بر این است که خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا امر الهی است نه امر بشری.

ب. پس از این که رسول خدا قبیله بنی عامر را به اسلام دعوت نمود، مردی از آنان به نام «بحیره» گفت: اگر ما اسلام بیاوریم آیا خلافت بعد از خودت را به ما می‌دهی؟ رسول خدا (ص) در جواب فرمود: «الامر لله یضعه حیث یشاء»^(۱)؛ واگذاری امر خلافت و امامت بعد از خودش به انتخاب خداوند است نه به انتخاب پیامبر و دیگران.

ج. وقتی پیامبر اسلام (ص) قبیله کنده را به اسلام دعوت نمود، قبیله کنده در پاسخ گفتند: اگر پیروز شدی سلطنت پس از خود را برای ما قرار می‌دهی؟ رسول خدا (ص) در پاسخشان فرمود: «إن الملك لله یجعله حیث یشاء»^(۲)؛ سلطنت از آن خدای تعالی است که در هر جا که بخواهد آن را قرار می‌دهد.

د. ابو بصیر می‌گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم. حضرت فرمود: «لَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاكَ إِنِّيْنَا وَمَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُنْزِلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ»^(۳)، نه به خدا، ای ابا محمد، تعیین امام در اختیار ما نیست، این کار تنها به دست خداست که درباره هر یکی پس از دیگری نازل می‌کند.

روایات فوق صراحت دارند بر این که حق خلافت یک حق الهی است، تنها خداوند می‌تواند آن را به افراد شایسته آن واگذار نماید و از اختیار انسان بیرون است.

۳. خلافت حق مسلم علی بن ابی طالب بود.

^۱. ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۵۸.
ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر. البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۷۱، بیروت: مکتبة المعارف.
العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر. الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۵۲، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، چاپ اول ۱۴۱۲ ه.
الحلبی، علی بن برهان الدین. السیرة الحلبیة فی سیرة الأئمة المأمون، ج ۲، ص ۱۵۴، بیروت: دار المعرفة ۱۴۰۰.

^۲. ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر القرشی. البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۴۰، بیروت: مکتبة المعارف.
ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر القرشی. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۵۹.
^۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۷. تحقیق: غفاری، علی اکبر. تهران: دار الکتب الاسلامیه. چاپ، چهارم، ۱۴۰۷ ق.

تردید نیست در این که خلافت و امامت حق حضرت علی (ع) بود. کتاب، سنت و تاریخ شاهد بر این مطلب است. این مطلب مانند آفتاب روشن است و بر هیچ عالم و دانشمند مسلمان پوشیده نیست. اگر کسی بگوید این مطلب برای من مبهم است، در واقع تمام اصول و فروع اسلام برای او مبهم است و چیزی از اسلام را نمی داند.

خلافت و امامت علی بن ابی طالب در قرآن

آیات فراوانی در قرآن وجود دارند که به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر اثبات خلافت و امامت علی (ع) دلالت می کنند که در ذیل به چند نمونه اشاره می شود:

۱. آیه ولایت

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱)؛

سرپرست و ولی شما، تنها خدا است و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند، همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

دانشمندان شیعه اجماع دارند بر این که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده است. بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز دعای اجماع نموده است بر این که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده است. از جمله:

الف. قاضی عضد الدین ایجی (متوفای ۷۵۶ هـ) در کتاب المواقف که از مهم ترین کتاب های عقایدی اهل سنت به شمار می رود، در این باره می نویسد: «وَأَجْمَعُ أُمَّةَ التَّفْسِيرِ أَنَّ الْمُرَادَ عَلِيًّا» (۲)؛ تمام پیشوایان تفسیر اجماع دارند بر این که این آیه درباره امام علی (ع) نازل شده است.

ب. سعد الدین تفتازانی در این باره می نویسد: «نزلت باتفاق المفسرين في علي بن ابی طالب رضي الله عنه حين أعطى السائل خاتمه وهو راکع في صلاته» (۳)؛

^۱ .سوره مائده، (۵)، آیه ۵۵.

^۲ . الإيجي، عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد. المواقف. تحقيق: عبدالرحمن عميرة، ج ۳، ص ۶۰۱. بيروت: دار الجيل. چاپ اول ۱۴۱۷ هـ، ۱۹۹۷ م.

این آیه، به اتفاق مفسران در حق علی بن ابی طالب (ع) بعد از آن که در حال رکوع نماز به سائل انگشتر داد نازل شده است.

ج. شهاب‌الدین آلوسی در تفسیر خود می‌گوید: «و غالب الأخباریین علی أنها نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه»^(۲)؛ اکثر صاحبان روایت بر این باورند که این آیه درباره علی کرم الله وجهه نازل شده است.

با توجه به تصریحات علمای اهل سنت و شیعه بر اجماعی بودن این مطلب، جای تردیدی برای اثبات مطلب باقی نمی‌ماند، مگر برای اهل عناد و لجاجت که این گروه هیچ‌وقتی حق را نه پذیرفته و نمی‌پذیرد.

۲. آیه تبلیغ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^(۳)، ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شد ابلاغ کن و اگر نکنی پیام خدا را نرسانده‌ای. خدا تو را از (شر) مردم نگاه می‌دارد.

همه علماء شیعه اتفاق نظر دارند که این آیه درباره حضرت علی (ع) نازل شده است؛ و بسیار از علماء اهل سنت در کتب تفسیری، حدیثی و تاریخی با صراحت اعتراف نموده است که آیه فوق درباره حضرت علی (ع) نازل شده است.^(۴)

^۱. التفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله. شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲ ص ۲۸۸، پاکستان: دار المعارف النعمانية. چاپ اول ۱۴۰۱ ه، م ۱۹۸۱.

^۲. آلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود. روح المعاني فی تفسیر القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۶ ص ۱۶۷. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

^۳. سوره، مانده، (۵)، آیه ۶۷.

^۴. سیوطی، عبد الرحمن بن کمال. الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷. بیروت: دار الفکر ۱۹۹۳ م.

+ الرازی، عبد الرحمن بن محمد. تفسیر قرآن، ج ۴، ص ۱۱۷۲. صیدا: المكتبة العصرية.

+ علی بن الحسن ابن هبه الله. تاریخ دمشق، ج ۲۲، ص ۲۳۷.

+ العینی، محمود بن احمد. عمدة القاري شرح صحيح بخاري، ج ۱۸، ص ۲۰۶. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

+ شوکانی، محمد بن علی. فتح القدير. ج ۲، ص ۶۰. بیروت: دار الفکر. آلوسی بغدادی، محمود.

+ روح المعاني فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۹۳. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

+ طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۴۶۸. قم، چاپ: اول، ۱۴۱۵ ق.

ابن ابی حاتم در تفسیر خود از ابوسعید خدری نقل کرده است: «نزلت هذه الآية... فی علی بن ابی طالب»^(۱)، این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.

آلوسی در تفسیر خود می‌نویسد: «وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ علی عهد رسول الله (ص) یا أيها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک إن علیا ولی المؤمنین وإن لم تفعل فما بلغت رسالته»^(۲)، ابن مردویه از ابن مسعود نقل می‌کند که ما در زمان رسول الله (ص) این آیه را این‌گونه می‌خواندیم: آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است که «علی ولی مؤمنین است» را به‌طور کامل ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای.

آیه اکمال

«الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^(۳)، امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به‌عنوان دین شما برگزیدم. تمام مفسرین شیعه اتفاق نظر دارند که منظور از [الیوم] روز غدیر خم است که پیامبر اسلام (ص) علی (ع) را به‌عنوان امام و جانشین خود معرفی کرد؛ و روایات متعدد از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است که صراحت بر این مطلب دارند.

پیامبر اسلام (ص) در خطبه معروف غدیر فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و إتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بالولاية لعلی من بعدی ثم قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»^(۴)، الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی (ع) بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی (ع) مولای او است، خداوند! آن‌کس که او را دوست بدارد دوست بدار و آن‌کس که او را دشمن

^۱ . الرازي، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس. تفسير القرآن، تحقيق: أسعد محمد الطيب، ج ٤، ص ١١٧٢. صيدا: المكتبة العصرية.

^۲ . الألوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ٦، ص ١٩٣. بيروت: دار إحياء التراث العربي.

^۳ . سورة مائدة، (٥)، آیه ٣.

^۴ . الحراني، احمد بن عبد الحلیم. منهاج السنة النبويه، ج ٧، ص ٥٢. مؤسسة قرطبه، چاپ اول، ١٤٠٦ ش. الذهبي، محمد بن عثمان. المنتقى من منهاج الاعتدال، ج ١، ص ٤٢٥.

آلوسی البغدادي، محمود. روح المعاني في تفسير القرآن، ج ٦، ص ٦١. بيروت: دار إحياء التراث العربي. الأزدي، معمر بن راشد. الجامع، ج ٢، ص ٥٦٩. تحقيق: حبيب الأعظمي. بيروت: المكتب الإسلامي. چاپ دوم، ١٤٠٣ هـ.

الشيبياني، أحمد بن حنبل. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٨٤، ح ٦٤١. مصر: مؤسسة قرطبة. البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل. التاريخ الكبير، ج ١، ص ٣٧٥، ح ١١٩١. تحقيق: السيد هاشم الندوي. بيروت: دار الفكر.

بدارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از او بردارد دست از او بردارد.

مورخین مشهور با سند معتبر نقل کرده‌اند که این آیه بعد از معرفی علی بن ابی طالب در غدیر خم نازل شده است:

«وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و سلم بيد علی بن ابی طالب فقال: ألسنت ولی المؤمنین؟ قالوا بلی یا رسول الله قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فقال عمر بن الخطاب: یخ بخ لك یا ابن ابی طالب أصبحت مولای ومولی كل مسلم. فأنزل الله: الیوم أكملت لكم دینکم» (۱)، روز غدیر خم، زمانی که پیامبر (ص) دست علی بن ابی طالب را گرفت، پس فرمود: آیا من سرپرستی مؤمنان نیستم؟ گفتند: بله ای رسول خدا! فرمود: هر کس که من مولای او هستم پس علی مولای اوست. پس از آن عمر بن خطاب گفت: تبریک تبریک بر تو ای فرزند ابی طالب؛ زیرا از این پس تو مولای من مولای کل مسلمانان هستی، سپس این آیه نازل شد: امروز، دین شما را برایتان کامل کردم.

خلافت و امامت علی بن ابی طالب در سنت

روایات بسیاری با سندهای صحیح از شیعه و اهل سنت نقل شده است که خلافت و امامت علی (ع) را اثبات می‌کند که در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. حدیث خلافت

شیعه و اهل سنت اتفاق نظر دارند بر این که در جریان [یوم‌الدار] علی (ع) حمایت خود را از پیامبر (ص) اعلام کرد و پیامبر نیز در همان اولین روز علی (ع) را به‌عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود.

پیامبر اسلام (ص) پس از سه سال دعوت مخفیان، سرانجام مأمور شد که دعوت همگانی خود را از طریق خویشاوندان و بستگان آغاز کند؛ «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۲)، بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده.

۱. الخطیب البغدادي، أحمد بن علی أبو بکر. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۴۸. بیروت: دار الکتب العلمیة. الشافعی، ابي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، تاریخ مدینة دمشق. تحقیق: طه عبد الرؤوف سعد و محب الدین ابي سعید عمر بن غرامة العمري، ج ۴۲، ص ۲۳۳. بیروت: دار الفکر. چاپ اول ۱۴۱۱ هـ، ۱۹۹۵ م.

۲. سوره، شعراء، (۷۶)، آیه ۲۱۴.

پیامبر (ص) پس از این دستور چهل و پنج نفر از بزرگان بنی هاشم را به مهمانی دعوت کرد و پس از صرف غذا سخنان خود را آغاز کرد و در پایان فرمود: «وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي»^(۱)، خدایم به من فرمان داده است که شمارا به وحدانیت او و رسالت خویش دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصیی و نماینده من در میان شما باشد؟

در این هنگام علی (ع) برخاست و گفت ای پیامبر خدا، من تو را در این راه یاری می‌کنم. پیامبر دستور داد که علی بنشیند و دو بار دیگر این سؤال را تکرار نمود و هر بار علی (ع) برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. سپس پیامبر (ص) دست علی را گرفت و چنین فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَاَسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»^(۲)، هان ای خویشاوندان من بدانید که علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، حرف او را بشنوید و از او پیروی کنید.

عمرو بن ابی عاصم در کتاب السنه خود می‌نویسد: که ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل نموده که مردم به جنگ تبوک رفتند، علی (ع) به رسول خدا (ص) عرض کرد، من هم با شما خارج شوم؟ فرمود: خیر. ابن عباس گفت: پس علی (ع) گریه کرد. رسول خدا فرمود: «أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»^(۳)؛ آیا راضی نمی‌شوی که منزلت تو برای من همانند منزلت هارون برای موسی باشد، جز این که تو پیامبر نیستی و این که تو بعد از من، جانشین من در میان همه مؤمنان هستی.

^۱ طبری، محدثین جریر. تهذیب الآثار، ج ۳، ص ۶۳. قاهره: مطبعة المدنی.

خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، ص ۴۷. بیروت: ۱۴۱۹ ق.

^۲ طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۳. بیروت: دار الکتب العلمیه.

+ الطبري، محمد بن جریر. تهذیب الآثار وتفصیل الثابت عن رسول الله من الأخبار. تحقیق: محمود محمد شاکر، ج ۳، ص ۶۳... القاهرة: مطبعة المدنی.

+ البغوي. تفسیر البغوي. تحقیق: خالد عبد الرحمن العک. ج ۳، ص ۴۰۰. بیروت: دار المعرفة.

+ الشافعي، علي بن الحسن ابن هبة الله. تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۴۲،

ص ۴۹. تحقیق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمرى. بیروت: دار الفكر. چاپ، ۱۹۹۵ م.

^۳ الشيباني، عمرو بن أبي عاصم الضحاك. السنة. تحقیق: محمد ناصر الدين الألباني، ج ۲، ص ۶۰۳، بیروت: المكتبة الإسلامية، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰ هـ.

بسیاری از علمای اهل سنت این چنین نقل نموده است که رسول خدا (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: «انه لا ینبغی أن اذھبَ الا وأنتَ خلیفتی»^(۱)، شایسته نیست که من از میان مردم بروم، مگر این که شما جانشینی من باشی.

۲. حدیث ولایت

علمای اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند که رسول خدا (ص) فرمود: «ان عَلِیًّا منی وَاَنَا منه وهو ولی کلِّ مؤمنٍ بعدی»^(۲)، به راستی علی از من است و من از او هستم و او سرپرستی همه مؤمنان پس از من است.

دلالت کلمه ولی بر خلافت

تردیدی نیست در این که کلمه «ولی» در طول تاریخ اسلام از صدر تا کنون به معنای سرپرست و خلافت به کار رفته است که در ذیل به چند نمونه اشاره می شود:

اکثر علمای اهل سنت این حدیث را نقل نموده است که ابوبکر گفت: «إِنِّی وَلیتُ أَمْرَکُمْ وِلست بخیرِکم»^(۳)؛ ابوبکر (در نخستین سخنرانی خود بعد از این که به خلافت رسید) گفت: من حاکم شما شدم و حال آنکه از شما بهتر نیستم.

۱. الحاکم النیسابوری، محمد بن عبدالله أبو عبدالله. المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ج ۳، ص ۱۴۳. بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ اول - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م.
+ الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۰. مصر: مؤسسة قرطبة.
+ الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن ایوب أبو القاسم. المعجم الكبير. تحقیق: حمدي بن عبدالمجید السلفی، ج ۱۲، ص ۹۸. الموصل: مكتبة الزهراء. چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ - ۱۹۸۳ م.
۲. الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۳۷. مصر: مؤسسة قرطبة.
+ الترمذی السلمي، محمد بن عیسی أبو عیسی. الجامع الصحیح سنن الترمذی. تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ج ۵، ص ۶۳۲. بیروت: دار إحياء التراث العربي.
+ النسائي، أحمد بن شعيب. فضائل الصحابة، ج ۱، ص ۱۴. بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ اول ۱۴۰۵.
+ التميمي البستي، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان. تحقیق: شعيب الأرنؤوط، ج ۱۵، ص ۳۷۳. بیروت: مؤسسة الرسالة. چاپ دوم، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م.
+ الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد. سد الغابة في معرفة الصحابة. تحقیق: عادل أحمد الرفاعي، ج ۴، ص ۱۱۷. بیروت: دار إحياء التراث العربي. چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.
۳. الدينوري، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة. عيون الأخبار، ج ۱، ص ۲۲۲.
+ الباقلائي، أبو بكر محمد بن الطيب. إجاز القرآن. تحقیق: السيد أحمد صقر، ج ۱، ص ۱۳۷. مصر: دار المعارف. چاپ پنجم، ۱۹۹۷ م.

مسلم در صحیح خود و دیگران، نقل کرده‌اند که عمر بن خطاب گفت: «فلما تُوفِّيَ رسولُ اللَّهِ (ص) قال أبو بكرٍ أنا وليُّ رسولِ اللَّهِ (ص)... ثُمَّ تُوفِّيَ أبو بكرٍ وأنا وليُّ رسولِ اللَّهِ (ص) وَوَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ» (۱)؛ زمانی که رسول خدا وفات کرد ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم... بعد ابوبکر فوت کرد و من جانشین رسول خدا و جانشین ابوبکر شدم.

مسلم است که معنای کلمه ولی (در این احادیث به معنای دوست و ناصر نیست، بلکه به معنای حاکم و خلیفه و سرپرست است، اگر به معنای دوست باشد، این معنا استفاده می‌شود که ابوبکر و عمر گفته‌اند که تا رسول خدا زنده بود، ما با شما دوست نبودیم و الآن دوست شدیم.

سؤال مهمی که اینجا مطرح می‌شود این است که: وقتی لفظ «ولی» در فرهنگ خلفاء، به معنای جانشینی تمام و کمال رسول خدا (ص) است و دلالت آن نیز صریح است، آیا در مورد علی (ع) معنایی دیگر داشته و یا دلالت صریح ندارد؟

۳. حدیث امامت

بعضی از علمای اهل سنت این حدیث را با سندهای معتبر در کتب خود نقل کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: «اتَّهَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُتَهَيِّ، فَأَوْحَى إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ بِثَلَاثٍ: إِنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (۲)؛ هنگامی که در شب معراج به سدره المنتهی رسیدم،

+ المقدسي، وهو المطهر بن طاهر. البدء والتاريخ، ج ۵، ص ۶۷. بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية.
 ۱. القشيري النيسابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسين. صحیح مسلم. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۳، ص ۱۳۷۸. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
 + السجستاني الأزدي، سليمان بن الأشعث أبو داود. سنن أبي داود. تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، ج ۳، ص ۱۹۳. دار النشر: دار الفكر،
 + البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر. سنن البيهقي الكبرى. تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ج ۶، ص ۲۹۸. مكة المكرمة: مكتبة دار الباز، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴ م،
 ۲. اصفهانی، ابونعیم. معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۵۸۷.
 + الطيوري، أبو الحسيني المبارك بن عبد الجبار. الطيوريات من انتخاب الشيخ أبي طاهر السلفي. تحقيق: دسمان يحيى معالي، عباس صخر الحسن، ج ۱۱، ص ۹۹۶. الرياض / السعودية: أضواء السلف، چاپ اول، - ۲۰۰۴ م.
 + الحاكم النيسابوري، محمد بن عبدالله أبو عبدالله. المستدرک علی الصحیحین. تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ج ۳، ص ۱۴۸. بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م.

خداوند به من درباره علی (ع) سه چیز وحی کرد: به راستی که او پیشوای پرهیزکاران، سردار مسلمانان و جلوداران روسفیدان به سوی بهشت سرشار از نعمت خداوند است.

با توجه به آیات و روایات فوق تردیدی برای اثبات خلافت بلافصل علی (ع) باقی نمی ماند؛ و اگر باین همه مدارک و شواهد برای کسی شبهه ای باقی بماند، آن کس یا از نظر عقلی مشکل دارد و یا از نظر روحی بروانی مشکل دارد و یا مصداق: «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا»^(۱) است.

۴. دفاع علی (ع) از حق مسلمش

علی (ع) پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) خلافت و امامت را حق مسلم خویش می دانست. در موارد متعدد؛ و با سخنان مختلف خلافت را حق خودش دانسته، بر حقانیتش استدلال نموده است که در ذیل به موارد اشاره می شود:

۱. استشهاد امام علی (ع) به آیه تطهیر

شورای شش نفره که توسط عمر بن الخطاب به منظور انتخاب خلیفه بعد از پیامبر انتخاب شد، جایی بود که علی (ع) در آنجا فضائل و برتری خود را برای احراز خلافت ثابت نمود. یکی از فضائل منحصر به فرد آن حضرت، نزول آیه تطهیر در حق او و خانواده اش بود که امام به آن استناد فرمودند.

ابوالعباس ابن عقده کوفی از علمای برجسته اهل سنت، روایت احتجاج علی (ع) را در شورای شش نفره این گونه نقل نموده است: «قَالَ فَأَنْتُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً غَيْرِي»^(۲)، به خدا سوگندتان می دهد آیه تطهیر که «همانا خداوند اراده کرده که شما اهل بیت را از آلودگی ها پاک سازد» برای دیگری نازل شده است.

^۱ . سوره بقره، (۲)، آیه ۱۰.

^۲ . الكوفي، ابو العباس ابن عقدة. كتاب الولاية، ص ۱۷۵.

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، نهج الحق و كشف الصدق، ص ۳۹۴. بیروت: دار الکتب اللبنانی. چاپ: اول، ۱۹۸۲ م.
طوسی، محمد بن الحسن، الأمالي (للطوسي)، ص ۵۴۹. قم: دار الثقافة. چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

عامر بن واثله می‌گوید: که حضرت علی (ع) در شورای شش نفره برای اثبات حقانیت خود این‌گونه استدلال نمود: «قال: فأنشدکم باللّٰه هل فیکم أحد قال له رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم: أنت الخلیفة فی الأهل و المسلمین فی کلّ غیبة، عدوگ عدوی و عدوی عدو اللّٰه و ولیک ولیّی و ولیّی ولیّ اللّٰه غیری؟»^(۱)؛ به خدا سوگندتان می‌دهم آیا در میان شما غیر من کسی است که رسول خدا (ص) به او گفته باشد که تو جانشین من در میان اهل بیتم و مسلمانان در هر زمانی هستی؛ و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است؛ و دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است.

۲. احتجاج امام علی (ع) به حدیث غدیر

احمد بن حنبل، متوفای ۲۴۱ هجری، رهبر حنا بله در مسندش، از ابو طفیل، این روایت را نقل نموده است: «جمَع علی رضی اللّٰه عنه الناس فی الرّحبة ثمّ قال لهم أنشد اللّٰه کلّ امرئٍ مسلمٍ سمع رسول اللّٰه ﷺ یقول یوم غدیر خمّ ما سمع لَمَّا قام فقام ثلاثون من الناس وقال أبو نعیم فقام ناسٌ کثیرٌ فشهدوا حین أخذہ بیده فقال للناس اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم یا رسول اللّٰه قال من کنت مولاةً فهذا مولاةٌ...»^(۲)؛ علی مردم را در رجه جمع کرد و گفت: شمارا به خدا سوگند می‌دهم هر کس در غدیر خم بوده و از زبان پیامبر اکرم (ص) در حق من، سخنی شنیده، برخیزد و شهادت بدهد. ابو طفیل می‌گوید: ۳۰ نفر از مردم برخاستند. ابو نعیم می‌گوید: عده‌ای زیادی از مردم برخاستند. شهادت دادند که در روز غدیر، پیامبر اکرم (ص) دست علی را گرفت و به مردم گفت: آیا می‌دانید که من بر مؤمنین از خودشان سزاوارتر هستم؟ گفتند: بله یا رسول‌الله. سپس حضرت فرمود: من بر هر کس ولایت دارم، علی هم بر او ولایت دارد ...

ابوبکر بزار، متوفای ۲۹۲ هجری، همین قضیه را نقل می‌کند که علی (ع) مردم را سوگند داد، هر کس که در غدیر خم، مطلبی درباره من از پیامبر اکرم (ص) شنیده، برخیزد و شهادت بدهد. پیامبر اکرم (ص) بعد از اینکه فرمود: من کنت مولاة فعلی مولاة. دعا کرد و گفت:

^۱. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۷۹. بیروت: اعلمی. چاپ: اول، ۱۴۲۵ ق.

^۲. الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۰. مصر: مؤسسة قرطبة. الهیثمی، علی بن أبی بکر. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۰۴. بیروت: دار الریان للتراث/دار الکتاب العربی. چاپ، ۱۴۰۷.

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ابغض من أبغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله» (۱)؛ خدایا دوست بدار هر کس که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس را که او را دشمن می‌دارد و بغض و کینه داشته باش به هر کس که بغض و کینه او را در دل دارد و یاری کن کسی را که او را یاری می‌کند و خوار گردان کسی را که او را خوار کند.

در جنگ جمل علی (ع) خطاب به طلحه فرمود: «نشدتک الله هل سمعت رسول الله يقول من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ قال: نعم، قال: فلم تقاتلنی؟ قال: لم اذکر. قال فانصرف طلحة» (۲)؛ تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شنیدی که پیامبر اکرم (ص) در حق من فرمود: من کنت مولاة فعلى مولاة...؟ گفت: بله شنیده‌ام. حضرت فرمود: اگر شنیده‌ای، پس چرا با من می‌جنگی؟ گفت: یادم نبود. طلحه برگشت و رفت.

۳. حقّ مسّلم را از من گرفت

امام علی (ع) در خطبه ۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَاللّٰهُ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ مُنْذُ قَبْضِ اللّٰهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا» (۳)؛ به خدا سوگند از زمان وفات پیامبر تا امروز همواره از حَقَم بازداشته شده‌ام (و حقّ مسّلم از من سلب شده است) و دیگران را که هرگز همسان من نبودند بر من مقدم داشتند.

۴. حقم را به غارت بردند

۱. الهیثمی، علی بن ابی بکر. مجمع الزوائد ومنیع الفوائد، ج ۹، ص ۱۰۵. بیروت: دار الریان للتراث/دار الکتاب العربی. چاپ، ۱۴۰۷
 ۲. النیسابوری، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم. المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ج ۳، ص ۴۱۹. بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م.
 + البیهقی، أحمد بن الحسین. الاعتقاد والهدایة إلى سبیل الرشاد علی مذهب السلف وأصحاب الحدیث، تحقیق: أحمد عصام الکتائب، ج ۱، ص ۳۷۳. بیروت: دار الآفاق الجدیة. چاپ اول، ۱۴۰۱.
 + الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله. تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمیة من حلها من الأماتل، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمري، ج ۲۵، ص ۱۰۸. بیروت: دار الفکر. چاپ، ۱۹۹۵.

۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۶. قم: هجرت. چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

امام علی (ع) در خطبه شفشقیه صریحاً می‌فرماید: «فَصَبِرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا»^(۱)؛ صبر کردم درحالی که گویی در چشمم خاشاک و استخوان راه گلویم را گرفته بود؛ چراکه حق موروثی خود را می‌دیدم که به غارت برده می‌شود.

و نیز فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا»^(۲)؛ به خدا سوگند پسر ابوقحافه (ابوبکر) پیراهن خلافت را بر تن کرد درحالی که خوب می‌دانست که موقعیت من در مسئله خلافت مانند محور سنگ آسیاب است.

و نیز فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ صَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُولِي»^(۳)؛ خدایا! از (ظلم) قریش و همدستان آنها به تو شکایت می‌کنم، این‌ها با من قطع رحم کرده‌اند و مقام و منزلت بزرگ مرا تحقیر نموده‌اند و بر اموری که حق مسلم من بود اتفاق نموده و بر ضد من قیام کرده‌اند.

۵. من به خلافت از دیگران سزاوارترم

امام علی (ع) فرمودند: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي»^(۴)؛ همگی می‌دانستید که من از دیگران به خلافت سزاوارتر هستم.

هنگامی که حضرت را برای بیعت با ابوبکر فراخواندند: «فَقِيلَ لَهُ بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ، فَقَالَ: أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، لَا أَبَايِعُكُمْ وَأَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي»^(۵)؛ به حضرت گفته شد که به ابابکر بیعت کن، حضرت فرمود: من به منصب خلافت از شما شایسته‌ترم و دست بیعت به شما نمی‌دهم این شماست که سزاوار بیعت با من هستید.

۶. خلافت حق آل محمد است

۱. همان، خطبه ۳.

۲. همان.

۳. همان، خطبه ۱۷۲.

۴. شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۷۴، ص ۱۰۲. قم: هجرت: چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

۵. همان، ص ۱۵.

+ جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز. السقیفة و فدک، ص ۳۹. تهران: مکتبه نبوی الحدیثه.

امام علی (ع) فرمودند: «ولهم خصائصُ حقِّ الولاية، وفيهم الوصيةُ والوراثةُ»^(۱)؛ ولایت حق مسلم آل محمد است و اینها وصی و وارث رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

۷. علی (ع) آن‌ها را غاصبین خلافت می‌داند.

علی (ع) خطاب به غاصبین خلافت فرمودند: «وَتَأْخُذُونَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ غَضَبًا»^(۲)؛ شما این منصب خلافت را از ما غصب کرده‌اید. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَغَضَبُونِي حَقِّي، وَاجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ.»^(۳)؛ خدایا از قریش به تو شکوه می‌کنم که آنان رحم مرا قطع نموده و حق مرا غصب کردند و در امر خلافت که حق شایسته من بود به اتفاق آراء با من به منازعه برخاستند و از دست من ربودند.

۸. علی (ع) آن‌ها را دروغ‌گو می‌داند

وقتی قنفذ فرستاده ابوبکر نزد علی (ع) آمد و گفت: «یدعوك خليفة رسول الله فقال علي لسريع ما كذبتم علي رسول الله»^(۴)؛ خلیفه پیامبر تو را فرامی‌خواند، حضرت باکمال صراحت فرمود: چه زود، بر رسول اکرم (ص) دروغ بستید! و خود را خلیفه آن حضرت لقب دادید.

^۱. همان، خطبه ۸۳، ص ۴۷.

+ ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۳۹. قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی. چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.

+ مظفر نجفی، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۶، ص ۵۲. قم: موسسه آل البيت. چاپ: اول، ۱۴۲۲ ق.

^۲. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۳۷۴. قم: کوشاپور. چاپ: اول، ۱۴۱۵ ق.

+ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة. الإمامة والسیاسة. تحقیق: خلیل المنصور، ج ۱، ص ۱۵. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م.

^۳. تقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات (ط - الحدیثة)، ج ۲، ص ۵۷۰. تهران: انجمن آثار ملی. چاپ: اول، ۱۳۹۵ ق.

+ ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۱۰۴. قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی. چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.

^۴. الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة. الإمامة والسیاسة. تحقیق: خلیل المنصور، ج ۱، ص ۱۶. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م.

+ علامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۲. بیروت: دار الکتب العربی. چاپ سوم، ۱۳۸۷.

ابوبکر گفت: این بار برو و به علی (ع) بگو: «قَالَ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ اَجِبْ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَبَا بَكْرٍ فَاتَاهُ فَاخْبَرَهُ بِمَا قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع سُبْحَانَ اللَّهِ مَا وَاللَّهِ طَالَ الْعَهْدُ فَيَنْسَى فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْاِسْمَ لَا يَصْلُحُ اِلَّا لِي وَ لَقَدْ اَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ سَابِعُ سَبْعَةِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِاَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَفْهَمَ هُوَ وَ صَاحِبُهُ عُمَرُ مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقَالَا اَحَقُّ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص نَعَمْ حَقًّا [حَقًّا]١ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ اِنَّهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَاحِبُ لِيَا اَلْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ يُقْعِدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَي الصِّرَاطِ فَيَدْخُلُ اَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ اَعْدَاءَهُ النَّارَ»(٢)؛ (ابوبکر) گفت: برو به او بگو: «امیرالمؤمنین ابوبکر را جواب بده!» او هم آمد و آنچه گفته بود به حضرت خبر داد. علی (ع) فرمود: «سبحان الله، به خدا قسم زمانی طولانی نگذشته است که فراموش شود. به خدا قسم او می‌داند که این نام (امیرالمؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد و به‌عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقی از جانب خدا و رسولش است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفید پیشانیان شناخته شده است.

با توجه به روایات فوق تردیدی باقی نمی‌ماند که علی (ع) از حق خودش که خلافت بلافصل بود دفاع کرده و این‌یک امر مسلم و انکارناپذیر است.

نتیجه‌گیری

یافته‌هایی این تحقیق عبارت‌اند از:

۱. مفهوم حق: حق دارای دو معنای اصلی است یکی استحکام و استواری و دیگری موافقت و مطابقت.
۲. مفهوم خلافت: خلافت، یعنی نیابت و جانشینی بجای دیگری که: یا در غیاب و نبودن کسی است. یا به خاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود. یا به علت ناتوانی کسی؛ و یا به خاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود؛ و در معنی اخیر خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد.

١ (٤١) الزيادة من «ب».

٢ هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالي، ص ٢٢٤. قم: الهادی. چاپ: اول، ١٤٠٥ ق.

۳. آیا منصب خلافت با امامت یکی است؟

در پاسخ باید گفت علمای شیعه و اهل سنت در این زمینه باهم اختلاف نظر دارند. از نظر شیعه، این دو مقام با یکدیگر متفاوت‌اند، ولی به نظر اهل سنت، مقام امامت با خلافت یکی است.

۴. منشأ حق کیست؟ در ادیان الهی، به‌ویژه اسلام که کامل‌ترین و جامع‌ترین شرایع است، منشأ حق را اراده الهی می‌دانند؛ و در آیات و روایات بسیاری بدان اشاره شده است.

۵. خلافت مانند امامت یک منصب الهی است. در این باره آیات و روایات معتبر از طریق شیعه و اهل سنت، نقل شده است.

۶. خلافت حق مسلم علی بن ابی‌طالب بود. در این باره آیات و روایات فراوانی وجود دارند که به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر اثبات خلافت و امامت علی (ع) دلالت می‌کنند.

۷. امام علی (ع) پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) خلافت و امامت را حق مسلم خویش می‌دانست. در موارد متعدد؛ با استشهاد به آیات قرآن و سخنان پیامبر اسلام (ص) خلافت را حق خودش دانسته، بر حقانیتش استدلال نموده است.

در پایان ذکر این نکته لازم است که هدف بنده از این پژوهش این بوده که شاید بی‌توانم به‌قدر توانم اگرچه اندک از حق بزرگ‌ترین مظلوم عالم در طول تاریخ، حضرت علی بن ابی‌طالب در این نوشتار حق او را معرفی نمایم. از خداوند متعال و آن امام مظلوم برای معرفی بیشتر او استمداد می‌جویم. خداوند را شاکرم که توفیق دیگری حاصل شد که این مقاله را نیز در معرف از حق آن اما هم‌نام بنویسم تا شاید در این راستا نقش کوچکی داشته باشم.

منابع

۱. قران

۲. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبة الله. شرح نهج البلاغة لابن ابی‌الحدید. قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی. چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.

۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. چاپ: چهارم، ۱۳۶۷.

۴. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلام. چاپ: اول.

۵. ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر القرشی. البدایة والنهایة. بیروت: مکتبه المعارف.

٦. ابن كثير الدمشقي، إسماعيل بن عمر. السيرة النبوية.
٧. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب. بيروت: دار صادر. چاپ: سوم.
٨. الأزدي، معمر بن راشد. الجامع. تحقيق: حبيب الأعظمي. بيروت: المكتب الإسلامي. چاپ دوم، ١٤٠٣ هـ.
٩. ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، بيروت: دار احيا التراث العربى. چاپ: اول.
١٠. اصفهاني، ابونعيم. معرفة الصحابة.
١١. الإيجي، عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد. المواقف. تحقيق: عبدالرحمن عميرة. بيروت: دار الجيل. چاپ اول ١٤١٧ هـ، ١٩٩٧ م.
١٢. الآلوسى البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود. روح المعاني فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني. بيروت: دار إحياء التراث العربى.
١٣. الباقلاني، أبو بكر محمد بن الطيب. إعجاز القرآن. تحقيق: السيد أحمد صقر. مصر: دار المعارف. چاپ پنجم، ١٩٩٧ م.
١٤. البخارى الجعفي، محمد بن إسماعيل صحيح البخارى. تحقيق د. مصطفى ديب البغا. بيروت: دار ابن كثير، اليمامة. چاپ سوم ١٤٠٧ هـ.
١٥. البخارى الجعفي، محمد بن إسماعيل. التاريخ الكبير. تحقيق: السيد هاشم الندوى. بيروت: دار الفكر.
١٦. البغوى. تفسير البغوى. تحقيق: خالد عبد الرحمن العك. بيروت: دار المعرفة.
١٧. البيهقي، أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو بكر. سنن البيهقي الكبرى. تحقيق: محمد عبد القادر عطا. مكة المكرمة: مكتبة دار الباز، ١٤١٤ - ١٩٩٤ م.
١٨. البيهقي، أحمد بن الحسين. الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث، تحقيق: أحمد عصام الكاتب. بيروت: دار الآفاق الجديدة. چاپ اول، ١٤٠١.
١٩. الترمذى السلمى، محمد بن عيسى أبو عيسى. الجامع الصحيح سنن الترمذى. تحقيق: أحمد محمد شاکر وآخرون. بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٢٠. التفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله. شرح المقاصد فى علم الكلام. پاکستان: دار المعارف النعمانية. چاپ اول ١٤٠١ هـ، م ١٩٨١.

٢١. التميمي البستي، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان. تحقيق: شعيب الأرنؤوط. بيروت: مؤسسة الرسالة. چاپ دوم، ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
٢٢. الثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، الغارات (ط - الحديثة). تهران: انجمن آثار ملی. چاپ: اول، ١٣٩٥ ق.
٢٣. الجزرى، عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد. سد الغابة فى معرفة الصحابة. تحقيق: عادل ٢٤. أحمد الرفاعى. بيروت: دار إحياء التراث العربى. چاپ اول ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٢٥. جوهرى بصرى، احمد بن عبد العزيز. السقيفة و فدك. تهران: مكتبه نبوى الحديثه.
٢٦. الحاكم النيسابورى، محمد بن عبدالله أبو عبدالله. المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا. بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول - ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
٢٧. الحرانى، احمد بن عبد الحليم. منهاج السنه النبويه. مؤسسة قرطبه، چاپ اول، ١٤٠٦ ش.
٢٨. الحضرمى، عبد الرحمن بن خلدون. مقدمه ابن خلدون. بيروت: دار القلم. چاپ پنجم، ١٩٨٤.
٢٩. الحلبي، على بن برهان الدين. السيرة الحلبية فى سيرة الأمين المأمون. بيروت: دار المعرفة ١٤٠٠.
٣٠. خصيبى، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى. بيروت: ١٤١٩ ق.
٣١. الخطيب البغدادي، أحمد بن على أبو بكر. تاريخ بغداد. بيروت: دار الكتب العلمية.
٣٢. الدينورى، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة. الإمامة والسياسة. تحقيق: خليل المنصور. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
٣٣. الدينورى، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة. عيون الأخبار.
٣٤. الذهبى، محمد بن عثمان. المنتقى من منهاج الاعتدال.
٣٥. الرازى، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس. تفسير القرآن، تحقيق: أسعد محمد الطيب.
٣٦. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بيروت: دار القلم. چاپ: اول.
٣٧. روح المعانى فى تفسير القرآن. بيروت: دار احياء التراث العربى.
٣٨. السجستاني الأزدي، سليمان بن الأشعث أبو داود. سنن أبى داود. تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد. دار النشر: دار الفكر،
٣٩. سيوطى، عبد الرحمن بن كمال. الدرالمثور. بيروت: دار الفكر ١٩٩٣ م.

٤٠. الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله. تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمرى. بيروت: دار الفكر. چاپ، ١٩٩٥.

٤١. شريف الرضى، محمد بن حسين. نهج البلاغة (للصحيح صالح). قم: هجرت: چاپ: اول، ١٤١٤ ق.

٤٢. شوكانى، محمد بن على. فتح القدير. ج ٢، ص ٦٠. بيروت: دار الفكر. آلوسى بغدادى، محمود.

٤٣. الشيبانى، أحمد بن حنبل أبو عبدالله. مسند الإمام أحمد بن حنبل. مصر: مؤسسة قرطبة.

٤٤. الشيبانى، عمرو بن أبى عاصم الضحاك. السنة. تحقيق: محمد ناصر الدين الألبانى. بيروت: المكتب الإسلامى، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ هـ

٤٥. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات. بيروت: اعلمى. چاپ: اول، ١٤٢٥ ق.

٤٦. الطبرانى، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم. المعجم الكبير. تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى. الموصل: مكتبة الزهراء. چاپ دوم، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٣ م.

٤٧. طبرى، محمد بن جرير. تهذيب الآثار. قاهره: مطبعة المدنى.

٤٨. طبرى، محمد بن جرير. تاريخ طبرى. بيروت: دار الكتب العلميه.

٤٩. طبرى آملی كبير، محمد بن جرير بن رستم، المسترشد فى إمامة على بن أبى طالب عليه السلام. قم، چاپ: اول، ١٤١٥ ق.

٥٠. طريحي، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين. تهران: مرتضوى. چاپ: سوم، ١٣٧٥.

٥١. طوسى، محمد بن الحسن، الأمالى. قم: دار الثقافة. چاپ: اول، ١٤١٤ ق.

٥٢. الطيورى، أبو الحسينى المبارك بن عبد الجبار. الطيوريات من انتخاب الشيخ أبى طاهر السلفى. تحقيق: دسمان يحيى معالى، عباس صخر الحسن. الرياض / السعودية: أضواب السلف، چاپ اول، -٢٠٠٤ م.

٥٣. العسقلانى الشافعى، أحمد بن على بن حجر. الإصابة فى تمييز الصحابة. تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت: دار الجيل، چاپ اول ١٤١٢ هـ.

٥٤. علامه امينى، الغدير. بيروت: دار الكتب العربى. چاپ سوم، ١٣٨٧.

٥٥. علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، نهج الحقّ و كشف الصدق. بيروت: دار الكتاب اللبناني. چاپ: اول، ١٩٨٢ م.
٥٦. على بن الحسن ابن هبه الله. تاريخ دمشق.
٥٧. العيني، محمود بن احمد. عمدة القارى شرح صحيح بخارى. بيروت: دار احياء التراث العربى.
٥٨. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين. قم: نشر هجرت، چاپ: دوم.
٥٩. القشيري النيسابورى، مسلم بن الحجاج أبو الحسين. صحيح مسلم. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي. بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٦٠. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى. تحقيق: غفارى، على اكبر. تهران: دار الكتب الاسلاميه. چاپ، چهارم، ١٤٠٧ ق.
٦١. الكوفى، ابو العباس ابن عقدة. كتاب الولاية.
٦٢. مرتضى زبيدى، محمد بن محمد، تاج العروس، بيروت: دار الفكر. چاپ: اول.
٦٣. مظفر نجفى، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق. قم: موسسه آل البيت. چاپ: اول، ١٤٢٢ ق.
٦٤. المقدسى، وهو المطهر بن طاهر. البدء والتاريخ. بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية.
٦٥. النسائى، أحمد بن شعيب. فضائل الصحابة. بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول ١٤٠٥.
٦٦. النيسابورى القشيري، مسلم بن الحجاج. صحيح مسلم. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٦٧. النيسابورى، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم. المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، . بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
٦٨. هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالى. قم: الهادى. چاپ: اول، ١٤٠٥ ق.
٦٩. الهيثمى، على بن أبى بكر. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد. بيزوت: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربى. چاپ، ١٤٠٧.